**سینما مرده است: گزارش گفت و گو با ژان لوک گدار**

**جفری مکنب**

**آزاد، محمد**

**ژان لوک گدار**

ژان لوک‏گدار به‏ندرت به مصاحبه با رسانه‏ها تن می‏دهد.هنگامی هم که‏ می‏پذیرد،مصاحبه بیشتر درباره فوتبال از آب درمی‏آید تا فیلم.در یکی از این معدود مصاحبه‏ها،جفری مکنب دریافت که‏ عصیانگر بی‏بدیل موج نوی فرانسه،هنوز تب‏وتاب خود را از دست نداده است.

جمعه 29 آوریل 2005،بعد از ظهر دلپذیری‏ است.ژان لوک‏گدار کنار استخری فرانسوی‏ نشسته است،سیگاری دود می‏کند و درباره‏ فوتبال حرف می‏زند.نخستین اکران جهانی‏ فیلمش ẓNotre MusiqueẒ آغاز شده‏ است.در اواسط فیلم،اشاره‏ای به بازی معروف‏ فوتبال در نوامبر 1953 میلادی شده که در آن‏ مجارستان،انگلیس را 6 بر 3 مغلوب کرد.گدار -یک فوتبالی دوآتشه-با به خاطر آوردن بازی، مثل یک نوجوان اسامی بازیکنان مجارستان را یکی‏یکی ردیف می‏کند.یکدنده و خودسر است‏ و توانایی حیرت‏انگیزی در غافلگیر کردن و دست‏انداختن منتقدان و مخاطبان دارد.

در کنفرانس مطبوعاتی NotreẒ ẓMusique گدار با دعوت از سخنگوی‏ اتحادیه هنرپیشگان و تکنسین‏های فرانسوی‏ به روی سن،خبرنگاران را شوکه کرد.او سپس‏ سراپا گوش-همچون معترضان ناقابل دولت‏ فرانسه-نشست و به جزئیات مفصل آن گوش‏ فرا داد. ẓNotre MusiqueẒ شوخ،تغزلی و معماگونه،شاخص کارهای متأخر گدار است؛ بخشی مقاله و بخشی هم مراقبات شاعرانه. فیلم به 13 قسمت تقسیم می‏شود؛آغاز آن‏ مونتاژ سریعی است از سکانس‏های مستند و فیلم‏های جنگی هالیوود.این قسمت حدودا تا 7 دقیقه ادامه دارد و«جهنم»نامگذاری شده‏ است.گدار جهت قرینه‏سازی برای تصویر، از نقل‏قولی از بارون دومونتسکیو-فیلسوف‏ قرن بیستمی-استفاده می‏کند؛«پس از سیل‏ عظیم،انسان‏ها بر زمین روان شدند و به نابود کردن یکدیگر پرداختند».در کنار صحنه‏های‏ نبرد،شات‏هایی از پنگوئن‏ها و میمون‏ها هست. او با شیطنت توضیح می‏دهد:«من تصاویری از سربازان آمریکایی در رودخانه پیدا کردم و فکر کردم که آنها دنباله بسیار زیبایی به دنبال‏ تصاویر میمون‏ها هستند».

سپس«برزخ»(قسمت دوم)آغاز می‏شود که در آن گدار به سارایوو باز می‏گردد؛شهری که در یکی دیگر از فیلم‏های گدار(1996)، ForeverẒ ẓMozart به آن پرداخته شده بود. او در شهر سرگردان است،با خبرنگاران‏ و دانشگاهیان روبه‏رو می‏شود و درباره‏ تاریخ و سیاست بحث می‏کند.می‏شنویم با خود می‏گوید که چگونه تاریخ را ظفرمندان‏ می‏نویسند.بازیگرانی هستند که نقش‏های‏ داستانی بازی می‏کنند و آدم‏های واقعی(گدار در میان آنهاست)که خودشان را بازی می‏کنند. تصویرهایی تقریبا مشابه از فلسطینی‏ها و اسرائیلی‏ها در کنار سواحل مشابه هست اما پس‏زمینه این تصاویر کاملا متفاوت است؛یکی‏ از جایگاه پیروزی و دیگری از جایگاه شکست‏ تصویر می‏شود.نقل‏قولی از مالرو می‏شنویم: «انسان‏های خوش‏قلب انقلاب‏ها را آغاز نکردند، کتابخانه‏ها را گشودند».همچنین پل«موستار» را می‏بینیم که تخریب آن در 1993 علامت افول‏ جنگ بوسنی بود.اکنون پل در میان همهمه‏ صحبت‏های بسیار از آرزوی پیروزی بر بربریت‏ بازسازی شده است.گدار می‏گوید:«احساس‏ می‏کردم سارایوو مکان بی‏نظیری است برای‏ ساختن فیلمی که مدنظرم بود؛این یک تمثیل‏ کامل از برزخ است».

قسمت آخر،«بهشت»را در قالبی به شدت‏ کنایه‏آمیز به تصویر می‏کشد.بهشت،مکان‏ سرسبزی است در جنگل که توسط تفنگداران‏ آمریکایی محافظت می‏شود.

گدار برای تشریح موقعیت،داستان سفر اخیرش از مونترال به نیویورک را تعریف می‏کند. هنگامی که به نیویورک می‏رسد،مامور گمرک از او می‏پرسد:«آقای گدار!برای تجارت آمده‏اید یا تفریح؟».گدار می‏گوید:«اولی».مامور می‏پرسد: «به چه تجارتی مشغول هستید؟»و گدار جواب‏ می‏دهد:«ساخت فیلم‏های ناموفق».

موضع او در قبال سینما تا حدی تناقض‏آمیز است.به نظر می‏رسد که از توانایی سینما برای‏ بازآفرینی یا هرگونه تأثیر اجتماعی کاملا ناامید است؛«به پایان رسید».با افسوس می‏گوید: «زمانی بود که سینما شاید می‏توانست وضعیت‏ جامعه را بهبود بخشد اما آن زمان گذشت». اما هنوز با همان انرژی همیشگی به مطالعه‏ و تجربه در عرصه فیلم دست می‏زند.او فیلم‏ «فارنهایت 11/9»مایکل مور و موج جدید فیلم‏های دیگر را که به جهانی‏سازی فرهنگ‏ امپریالیستی آمریکا حمله می‏کنند یا فیلم‏های‏ ضدجنگ را به‏طور سازش‏ناپذیری بی‏ارزش‏ می‏داند؛«آنها می‏گویند که به بوش حمله‏ می‏کنند اما این کار را نه با زبان سینما بلکه با کلمات انجام می‏دهند».او مایکل مور را(با لهجه‏ انگلیسی خاص خودش)«تنها یک گزارشگر هالیوودی»می‏نامد و به شکل غیرمنصفانه‏ای او را با فردریک وایزمن-مستندساز بزرگ-مقایسه‏ می‏کند.او حتی اشاره می‏کند که کار«مور» شاید در حقیقت به بوش کمک کرده است؛«این‏ کافی نیست که شما مخالف آدولف هیتلر باشید. به صرف اینکه شما یک فیلم ویرانگر می‏سازید، مخالف هیتلر نیستید».(البته مشخص نیست‏ که او اصلا فیلم فارنهایت 11/9 را دیده باشد).

گدار مخصوصا از گروه ستایشگران‏اش نیز تعریفی نمی‏کند؛آنها که در فیلم‏هایشان به او ارجاع می‏دهند یا حتی کمپانی‏های خود را به‏ یاد او نامگذاری می‏کنند.برای مثال،کوئنتین‏ تارانتینو که نام کمپانی خود را A Band Aport گذاشته،به احترام کلاسیک‏ سال 1964 گدار با نام Band a part بوده؛«او می‏گوید که مرا می‏ستاید اما این حقیقت ندارد». گدار می‏اندیشد و سپس اشاره‏ معماگونه‏ای به شکنجه و تحقیر زندانیان توسط نیروهای آمریکایی‏ در عراق می‏کند؛«چیزی که هرگز درباره تارانتینو گفته نشده،این نکته‏ است که تصاویری که از زندانیان‏ عراقی به ما نشان می‏دهند-همان جایی‏ که شکنجه‏ها اعمال می‏شود-سگدونی‏ (reservoir Dogs) نام دارد.من فکر می‏کنم‏ که نام بسیار مناسبی است». Reservoir[ dogs نام فیلمی است از تارانتینو،ساخته شده‏ به سال 1922 میلادی/مترجم‏].

در دهه 50 میلادی هنگامی که گدار برای«کایه دو سینما»می‏نوشت‏ در زمره جنجالی‏ترین منتقدان دوره خود بود؛ «سینما یعنی نیکلاس ری».و یکی دیگر از جملات قصار او:«می‏توان عشق من هیروشیما (Hiroshima mon a moor) را این‏گونه‏ توصیف کرد:فاکنر به علاوه استراوینسکی».هر دانشجوی سینمایی این نقل‏قول را شنیده است‏ «تمام چیزی که برای ساخت یک فیلم نیاز است‏ عبارت است از دختر و اسلحه».او به همین اندازه‏ از جشنواره‏ها هم دلزده است؛«در آغاز به کن‏ اعتقاد داشتم اما حالا کن تنها برای تبلیغات‏ است.مردم به کن می‏آیند تا فیلم‏هایشان را تبلیغ‏ کنند؛بدون هیچ پیام خاصی.تنها منفعت‏اش در این است که شما به جشنواره می‏روید،پوشش‏ رسانه‏ای بسیاری جلب می‏کنید و این تبلیغ، فیلم را برای بقیه سال تضمین می‏کند».

در سوئیس زندگی می‏کند و به‏ندرت فیلمی‏ تماشا می‏کند مگر اینکه بخواهد مستندی نظیر «تاریخ سینما»بسازد.اوقات فراغتش را به‏ تماشا کردن ورزش و خواندن رمان‏های قدیمی‏ جک لندن سپری می‏کند.دیگر با بسیاری از همکاران قدیم در تماس نیست؛آنهایی که‏ در دوره موج نو باهم کار می‏کردند؛«مثل هر خانواده دیگری در یک دوره،بستگان را می‏بینید و بعد نه.یک مرتبه ناپدید می‏شوند و شما نمی‏دانید چه بر سرشان آمده.10 سال پیش‏ احساسی نوستالژیک نسبت به آن دوره داشتم‏ اما حالا دیگر آن احساس را ندارم».

نه‏خیر،او Deamers برتولوچی را ندیده‏ است؛فیلمی که بازآفرینی روزهای پرالتهاب‏ پاریس در 1968 است و تجلیلی است از فیلم‏ او ẓBand a PartẒ .آیا درباره فیلمی چنان‏ نزدیک به تجربیات خودش کنجکاو نیست؟ «این درباره زندگی گذشته اشت»و این تمام‏ چیزی است که می‏گوید.همچنین راه هرگونه‏ سؤال از پروژه‏های آینده‏اش را می‏بندد؛به‏ شوخی می‏گوید تمام چیزی که به ذهنش‏ می‏رسد«کمی تنیس بازی کردن و دیدن‏ روانکاو»است.

رفتار گدار با همکارانش همیشه بزرگوارانه‏ نبوده است.کافی است نامه مشهور«تروفو»را به یاد بیاورید که در آن پیشنهاد می‏کند که‏ اگر گدار خواست زندگینامه خود را بسازد،تنها نام برازنده آن«یک عوضی!همیشه عوضی!» خواهد بود.همچنین فیلم«نامه‏ای به جین» مستندی که در سال 1972 او و ژان‏پیر گورین درباره جین فوندا ساختند؛مستند ساختارشکن 52 دقیقه‏ای درباره عکس فوندا در هانوی که فیلمی ظالمانه و تمسخرآمیز از کار درآمد.گدار تایید می‏کند که«فیلم خیلی‏ خوبی نبود».اما همچنین می‏افزاید:«آن فیلم‏ تلاشی بود برای تحلیل کار سیاسی جین فوندا؛ نه صرفا حمله‏ای به شخص فوندا».

کارگردان،فیلم جدید خود را یک فیلم‏ خوشبینانه توصیف می‏کند؛با پیامی متضمن‏ این نکته که«اصلاح و آشتی امکان‏پذیر است»؛ اما بدون هیچ‏گونه پنهان‏کاری درباره هراسی‏ که از موقعیت حرفه برگزیده‏اش دارد.در یکی از کنایه‏آمیزترین صحنه‏ها در NotreẒ ẓMusique صدایی را می‏شنویم که می‏پرسد: آیا دوربین‏های دیجیتال می‏توانند سینما را نجات دهند؟

کلوزآپی از چهره گدار هست؛ابرو درهم‏ می‏کشد و هیچ نمی‏گوید.نکته کاملا واضح‏ است؛این نبرد همین حالا هم شکست خورده‏ است.هنگامی که دیدارمان به پایان می‏رسد، دوباره این سؤال را از او می‏پرسیم و همچنان‏ جوابی در کار نیست.

ترجمه:محمد آزاد

منبع:

http://film.guardian.co.uk/interview/inter- viewpages